

به نام خدا

ما پطروس نیستیم و طوفانِ تغییر مغزها قابلِ پیشگیری نیست

یادداشتی از حسام‌الدین مطهری

در دههٔ هفتاد خانوادهٔ ما صاحب یک دستگاه کامپیوتر شخصی شد. سودایِ تجاری بیل گیتس مرزها را تا ایران درنوردیده بود و هیچ‌ور این تجارت به خصومتِ دولت‌ها نمی‌اندیشید. اولین باری که کلمهٔ «ویندوز» را شنیدم بهت‌زده از پدرم پرسیدم: «پنجره‌ها؟ یعنی چه؟» و بسیار پیش‌تر از آن، درست وقتی که اولین بار کامپیوتر را روشن کردیم، از او خواستم تا وسیلهٔ بامزهٔ جدیدمان را امتحان کند. چشم‌انتظارِ ماجراجویی تازه و گشوده شدنِ دروازهٔ دنیایی شگفت‌آور بودم. مثلِ نظاره‌گرِ انقلابی جدید و بزرگ بودم که می‌خواست تحول‌ها را به چشم ببیند، بی‌آنکه بداند چه روی داده است. انتظار داشتم به وسیلهٔ کلیدهایی که با سیم به جعبهٔ مستطیلی وصل شده بود از کامپیوترم سؤال بپرسم و او، بی‌آنکه لحظه‌ای درنگ کند و لفتش بدهد، پاسخ را روی جعبهٔ نورتاپِ روبه‌رویم نشان بدهد. اما ابداً این طور نبود. وقتی فهمیدم گزارهٔ «وسیله‌ای آمده که هر چه ازش بررسی فوری جوابت را می‌دهد» کاملاً باطل است، برای مدتی نگران شدم. سال‌ها بعد به این نتیجه رسیدم که ما پیش از آنکه بفهمیم کامپیوتر چه کارهایی را راه می‌اندازد به استقبالش رفتیم.

مدتی قبل، یکی از مخاطبانِ وبلاگم با اشاره به مطلبی که در شمارهٔ پیشین «جهان کتاب»^۱ منتشر شده بود برایم روایت کرد که پسر کوچکش از او سؤالی پرسیده و او هم گفته است: «نمی‌دانم.» پسرک بلافاصله گفته بود: «پس یادت باشد وقتی به خانه برگشتیم توی اینترنت درباره‌اش جستجو کنیم.» از کودکش پرسیده بود: «چطور مگر؟» و چنین جوابی گرفته بود: «بچه‌ها می‌گویند هر چه بخواهی جوابش توی اینترنت هست.» او برایم نوشته بود که دقایقی سکوت کرده و بعد به پسرش گفته است: «اما یادت باشد که اطلاعاتِ توی اینترنت قبل از اینکه آنجا بروند توی کتاب‌ها بوده‌اند.»

بینِ خاطرهٔ کودکی من و مواجهه‌ام با کامپیوتر با روایتِ مخاطبِ یادداشتم فاصلهٔ زمانی بسیاری است. شاید به نظر بیست سال عمرِ زیادی نباشد، اما در جهانِ فناوری حتی یک ماه هم ممکن است پر از رویدادِ تازه باشد. اما یک واقعیت همچنان پایدار مانده است: ما از فناوری انتظار داریم مشکلاتمان را حل کند، جوابِ سؤالاتمان را بدهد و اوضاعِ بدِ احتمالی را سریعاً روبه‌راه کند. آسایشِ هوسِ ذاتی بشر است که حالا از بتِ فناوری انتظارش را داریم.

در دوره‌ای که به شدت غمگین بودم، روزانه ساعت‌ها به صفحه‌ایمیل خیره می‌شدم و بی‌آنکه بدانم منتظر ایمیل چه کسی هستم، در وضعیتی نشسته اما بی‌قرار انتظار می‌کشیدم. چونان کوه ماسه‌ای که بادروبه‌ها آرام آرام آن را تحلیل می‌برند روح من در معرض بادروبه زوال‌آوری بود که آن را «امید واهی به فناوری» می‌نامم. حالا که به آن روزها فکر می‌کنم می‌بینم من هم چونان بسیاری دیگر که در اطرافم زندگی می‌کنند از فناوری فراانتظاراتی محال داشته‌ام. درباره کتاب حرف خواهم زد، اما نمی‌توان درباره اسیر حرف زد بدون آنکه از وضعیت اسارتگاه سخن گفت. گمان می‌برم که اسیر، آدمی‌ست؛ انسان‌هایی که هر روز در پیاده‌رو، تاکسی، اتوبوس، مترو و حتی محل کار کنار دستمان هستند و دیگر نرم‌نرم می‌توان برای همه‌شان توصیفی مشترک به کار برد: «مردان و زنانی که سرشان توی گوشی موبایل است.» تعبیر توهین‌آمیزی به نظر می‌رسد اگر این قشر را انگشت‌مغز خطاب کنیم؟ قصد توهین ندارم و سعی می‌کنم در ادامه بگویم چرا چنین تعبیری را برگزیده‌ام و نسخه‌ام برای برون‌رفت از این منجلا ب چیست.

بگذار فناوری بازها تا دلشان می‌خواهد بازی کنند

فناوری چه بلایی بر سر ما می‌آورد؟ این سؤال شوخی نیست و من هم جزم‌اندیشانه نگاه نمی‌کنم. به خاطر دارم که کارشناسی خیره به شدت درباره شیوع و تکرار ساخت سد آبی در کشور هشدار می‌داد و دلایلی می‌آورد تا نشان دهد این روند چقدر به زیان محیط زیست، زیست‌بوم، اقتصاد و حتی سیاست ایران بوده است. او ایده‌ای ناب داشت که می‌خواهم از آن رونوشت بردارم: بیابانی لم‌بزرع به سدسازها بدهید تا مکرراً سد بسازند. هر وقت هم خسته شدند یا جا کم آمد، سد قبلی را خراب کنند و دوباره بسازند. طنزی تلخ در این پیشنهاد نمکین نهفته است. چاق و چله شدن ساختار سیاستگذاران و سازندگان سد وضعیتی را پیش آورده است که اگر بخواهیم از این پس عاقلانه رفتار کنیم و دیگر سد نسازیم، بسیاری بیکار می‌شوند و نیازمند تغییرات جدی خواهیم بود که هزینه‌های جدید می‌تراشد. یعنی به جای آنکه سدها را به خدمت بگیریم، ما در خدمت سدها و تکنوکراسی خشک درآمده‌ایم. این حکم درباره وادادگی ما در برابر فناوری و ابزارهای نوپدید فناورانه تا حدی صادق است و اگر جلوی پیش را نگیریم و به عقل رجوع نکنیم، زمانی خواهد رسید که با اندکی اغراق جامعه‌ای شبیه دنیای درهم‌ریخته رمان تلفن همراه استفن کینگ خواهیم داشت؛ جایی که هر کس موبایلش را جواب می‌دهد، فوراً روان‌پریش، بی‌اختیار و جانی می‌شود.

آینده‌نگری فانتزی جورج اورول در 1984 دور از واقع نیست. با این تفاوت که اگر در آن اثر ایدئولوژیک ماشین‌های ساخته بشر علیه خود او طغیان کردند، امروز بخشی از انسان‌ها هستند که به‌مدد فناوری دیجیتال بر قاطبه مردم حکومت می‌کنند؛ ترکیبی جالب از مزرعه حیوانات و 1984 حاکم است.

امروز کتابخوانی ارزش نیست

ما کودکانمان را به دلیل موفقیت در آزمون ورودی مدرسه‌های تیزهوشان می‌ستاییم. و زمانی که بهترین رتبه را در کنکور بیاورند، به آنها افتخار می‌کنیم. وقتی قرار است به سربازی بروند برایشان جشنِ خداحافظی می‌گیریم و آشِ پشتِ پا می‌پزیم به این امید که مسافرانِ وقتِ بازگشت از افقِ دوردست مرد شده است. تصورِ قاطبهٔ جامعه آن است که دانشگاه رفتن به مددِ حفظیات و کارگری کردن در قالبِ حدود دو سال سربازی ارزش است اما کتابخوانی نه. کمتر کسی است که باور داشته باشد کتابخوانی می‌تواند مرد بار بیاورد، از بزه‌های اجتماعی پیشگیری کند، دانش را ارتقا دهد و شناختِ جامعه از حقوق و وظایفش را افزایش دهد.

می‌توانید جستجوگر خوبی در فضای وب باشید و بهتر از دیگران پاسخِ سؤالاتان را بیابید. در این صورت شما صاحبِ نوعی مهارت هستید اما آیا قوهٔ تجزیه و تحلیل و راستی‌آزمایی‌تان را هم اینترنت تقویت می‌کند یا ارتقا می‌دهد؟ پاسخ منفی است. ما کتابخوانی و آموختنِ مبتنی بر سر و کله زدن با کلمات را به پای دسترسیِ سریع به اطلاعاتِ درهم‌قربانی می‌کنیم. کتاب دانش ما را شخم می‌زند و با تزریقِ کلمات و مفاهیم تازه ذهن را به فعالیت وامی‌دارد. امبرتو اکو - رمان‌نویس، نشانه‌شناس و زبان‌شناس ایتالیایی - در مصاحبه‌ای با اسپیکل می‌گوید: «فرهنگ این نیست که بدانیم ناپلئون چه سالی فوت کرده است. فرهنگ این است که ظرف مدت دو دقیقه (چیزی را) دریابیم. البته، امروزه با وجود اینترنت این نوع اطلاعات را می‌توان در کسری از ثانیه پیدا کرد. اما همان طور که گفتم، با اینترنت هرگز چیزی را نخواهید دانست.»^۲

من به میلیون‌ها اطلاعات ریز و درشت دسترسی دارم

چند سال قبل برای یافتن پاسخ چند سؤال به یکی از سردمداران تاریخ شفاهی جنگ مراجعه کردم. سؤالاتی پرسید و طعنه‌هایی زد که بسیار دلخورم کرد. موقع بیرون آمدن از دفتر باشکوه کارش به او گفتم: «این روزها دیگر علم در دفتر کار شما محبوس نیست. دانش دسترس‌پذیر شده و مرزها را پشتِ سر گذاشته است.» همچنان به گفتهٔ آن روزم ایمان دارم و همچنین ایمان دارم که اگرچه به قولِ عده‌ای اینترنت امکانِ دسترسیِ آسان، سریع و ارزان به اطلاعات را فراهم کرده است، قوهٔ تمیز دادن و تجزیه و تحلیل کردن چیزی نیست که صفحهٔ نوری مانیتور به ما ببخشد.

هنوز از طرفدارانِ وبلاگ‌نویسی در برابر نوشته‌های آوارگونهٔ شبکه‌های اجتماعی هستم، هرچند می‌دانم یکی از رموز موفقیت در وبلاگ‌نویسی اختصار و ایجاز است که خود نشان‌دهندهٔ سطحِ پایینِ درگیری خوانندهٔ پشتِ صفحهٔ نمایشگر با متن است. ما زمانِ زیادی برای انتقالِ حرفمان نداریم و نباید حوصلهٔ مخاطب را سر ببریم. در شبکه‌های اجتماعی وضع

بدتر است. در آوارِ مطالب، تصاویر و شکلک‌ها مغز باید توانی بیشتر از معمول به کار بگیری تا بتواند همه چیز را بشناسد و درک کند. آیا می‌تواند؟ زمانی را هم باید برای تجزیه و تحلیل و راستی‌آزمایی و رسیدن به نتیجه اختصاصی در نظر گرفت که با آبخارِ ادامه‌دارِ مطالب فرصتِ چندانی وجود ندارد. ما به این جهان نرم نرم عادت می‌کنیم و بی‌آنکه متوجه اثراتش باشیم، کارکردِ مغزمان و حتی عملکردمان به تبع شیوه‌اندیشیدنمان دگرگونی می‌پذیرد.

وجودِ متین و باوقار

وضعیتِ کتاب را نگاه کنید: کتابِ متین، آرام و باوقار در انتظارِ ماست تا دوباره سراغش برویم و دوباره با شأنیتِ کتاب با آن روبه‌رو شویم. تا از او نخواسته‌اند، لب باز نمی‌کند چه برسد به وراجی بی‌وقفه. اما اینترنتِ حراف، بی‌ملاحظه و تحمیل‌کننده ظریفِ چیزهایی است که خود می‌خواهد. گاه به چیزهایی ایمان می‌آوریم که ابداً سندی مشخص ندارند اما تواترِ نقلشان در وب مخاطب را مسحور می‌کند.

تعبیر «انگشت‌مغز» را به خاطر دارید؟ سال‌ها پیش و در فیلم‌های فانتزیِ هالیوودی، از تماشای کار کردنِ قهرمان‌ها با صفحه‌های لمسی لذت می‌بردیم و آرزو می‌کردیم زودتر آینده سر برسد. حالا ما در آینده‌ایم؛ زمانی که مردم پیش از فکر کردن به مسائل، برای اظهارنظر، ابراز وجود، تأمین امیال و احتیاجاتِ روانی، روحی و حتی جسمی، از انگشتشان بهره می‌گیرند. انگشتِ ما پیش از تصدیق و تأییدِ مغزمان عمل می‌کند. اگر روزی تغییراتِ آب و هوا یا زیست‌بوم، جانورانِ اولیه را دچار دگرذیسی کرد، امروز ما و برساخته‌هایمان انسانیت را دگرگون می‌کنیم.

ژان کلود کرییر - فیلمساز فرانسوی - می‌گوید: «برای خواندنِ کتاب چشممان از چپ به راست و از بالا به پایین حرکت می‌کند. در خطوطِ عربی، فارسی و عبری برعکس است. چشم از راست به چپ حرکت می‌کند. گاهی از خودم پرسیده‌ام آیا حرکتِ دوربین در سینما تحت تأثیر این دو حرکت قرار ندارد؟ تراولینگ در سینمای مغرب‌زمین بیشتر از چپ به راست صورت می‌گیرد در حالی که در سینمای ایران - اگر بخواهم تنها از همین یک کشور یاد کنم - اغلب عکس آن را دیده‌ام. چرا نباید تصور کنیم که عاداتمان در مطالعه‌ی کتاب می‌تواند در نحوه‌ی دیدمان و در حرکاتِ غریزی چشم‌هامان تأثیر بگذارد؟»^۲ آنچه کرییر درباره‌ی حرکتِ عرضی دوربین در سینمای غرب و ایران می‌گوید در واقع نوعی مثال برای تقریب به ذهن است. او می‌خواهد بگوید وقتی شیوه‌ی خواندن از چپ به راست یا بالعکس در طرزِ اندیشه و طرزِ تصورِ فیلمسازان اثرگذار است، حتماً تغییر در ابزارِ خواندن و شیوه‌ی خواندنِ دگرگونی‌ها و ویژگی‌هایی تازه به مغز تحمیل می‌کند.

شرایطِ نوین کاملاً مقابلِ آرامش و طمأنینه‌ی سابقه‌دارِ کتابخوانی است. اسفبار آن است که گروهی از افرادِ درگیر با کتاب مدعی‌اند با بهره‌گیری از ابزارهای فناورانه می‌توان کتابخوانی را ترویج کرد. این گزاره نیاز به راستی‌آزمایی دارد و

اثبات شده نیست چرا که وضعیت کتابخوانی پیش و پس از پدید آمدن فناوری‌ها در ایران بهبود نداشته است. البته متغیرهای بسیاری در این وضع اثرگذار بوده‌اند.

برخی می‌گویند شبکه‌های اجتماعی این فضیلت را نسبت به کتاب، وبلاگ و سایر رسانه‌های با اصالت نوشتاری دارند که به ما فرصت کسب معلومات بیشتر و افزایش دانش می‌دهند. می‌گویند: سر زدن به وبلاگ‌های مختلف وقت گیر بود در حالیکه با حضور در شبکه‌های اجتماعی به آسانی می‌توان از نظرات تعداد زیادی از افراد مطلع شد. همچنان برای من سؤال است که چرا ما اهالی جهان سوم علاقمند به آموختن همه علوم یا سر درآوردن از همه چیز و اظهار نظر درباره همه مسائل هستیم. آموختن بدون احساس نیاز و بی‌هدف رفع خلأ چیزی جز شهوت نیست و منشأ عاقلانه ندارد. افزون بر اینکه «آموختن بیشتر با صرف وقت بیشتر در وب» نیز گزاره‌ای اثبات نشده است و لااقل چیزی که امروز با مشاهده ساده می‌توان دریافت، نزول عمق دانش عمومی تحت تأثیر وب است.

مغز آدمی تغییر می‌کند

شخصیت‌های داستان‌های علمی-تخیلی خود ماییم، چون آشفستگی ذهنی ناشی از غرق شدن در آبشار شبکه‌های نوین ارتباطی خود سد راه جدی تمرکز و به تبع اهتمام به مطالعه مفید است. نیکلاس کار، نویسنده کتاب «کم عمق‌ها: اینترنت با مغز ما چه می‌کند؟»^۴، در کتابش توضیح می‌دهد که چطور اولین بار برای ساده‌سازی کارها و سرعت بخشیدن به امورش یک مکتباتش خرید و چطور قدم به قدم به دام پیشرفت‌های شرکت اپل افتاد تا ناگهان دید او نیست که انتخاب می‌کند، بلکه دیگری برایش تصمیم می‌گیرد و او پیروی می‌کند. او در کتابش توضیح می‌دهد که نه تنها کامپیوترها سبک زندگی‌اش را عوض کردند و او هر روز مجبور می‌شد همپای پیشرفت فناوری شیوه‌اش را عوض کند، بلکه مدتی پس از بهره‌گیری از امکانات نوین وب، کم کم تمرکزش برای کتابخوانی را از دست داد.

کتاب‌ها از ما می‌خواهند غواص دریای کلمات باشیم اما فناوری‌های نوین ما را در دریای اطلاعات درهم غرق می‌کنند. نیکلاس کار در ادامه می‌گوید که شگفتی‌های رسانه‌های حواس ما را از اثری که بر مغزمان می‌گذارد پرت می‌کنند. سپس وضعیت شخصی‌اش را به شکلی مفصل و دقیق بازگو می‌کند و می‌گوید: «دیگر به سیاق گذشته فکر نمی‌کنم. این حس غریب بیشتر حین مطالعه به من دست می‌دهد. پیش‌تر غرق شدن در کتاب یا مقاله‌ای بلند برایم آسان بود. ذهنم درگیر پیچش‌های روایت یا چرخش‌های بحث می‌شد و می‌توانستم ساعت‌ها در درازای یک نوشته پرسه بزنم. اما دیگر این طور نیستم. اکنون تمرکز بعد از دو یا سه صفحه از بین می‌رود. بی‌قرار می‌شوم، سرخ را گم می‌کنم و دنبال کار دیگری برای انجام دادن می‌گردم. مثل این است که باید دائماً ذهن خودسرم را سر متن برگردانم. مطالعه عمیقی که قبلاً به صورت طبیعی به سراغم می‌آمد الان به یک چالش تبدیل شده است.»^۵

زمانی که وضعیت نیکلاس کار را می‌خواندم شک کردم که آیا قبلاً همین کلمات را جایی خوانده‌ام یا نه. البته که به این موضوع فکر کرده بودم. به اینکه هوس سیری‌ناپذیر آدمی که در شهوت، در خوراک، در رنگ و نوع لباس و بسیاری چیزهای دیگر مدام هواخواه تغییر و تنوع و تازگی است، حتماً در نحوه مواجهه با اطلاعات و حجم آن نیز خواستار شدت و قدرت بیشتری است. این گونه است که اینترنت آدمی را شگفت‌زده می‌کند اما هرگز او را راضی نمی‌کند و آرامشی در کار نیست. اما اظهارات نیکلاس کار ربطی به افکار شخصی‌ام نداشت. ناگهان به خاطر آوردم که مدتی قبل در جایی دیگر جملاتی مشابه خوانده بودم: «کلر هندزکامب با مطالعه در فضای وب مشکل دارد. مثل خیلی‌های دیگر که در وب می‌چرخند، او هم روی لینکی که در شبکه‌های اجتماعی به مطالب داده شده کلیک می‌کند، چند جمله می‌خواند، دنبال کلمه‌های جالب توجه متن می‌گردد و بعد صبرش تمام می‌شود و دیگر به خواندن مطلب ادامه نمی‌دهد. او فارغ‌التحصیل رشته نویسندگی خلاق است. می‌گوید: فقط چند ثانیه به مطلب فرصت می‌دهم، حتی نه چند دقیقه و می‌روم سراغ مطلب بعدی.»^۶

اما داستان فقط به مطالعه در فضای آنلاین ختم نمی‌شود. او می‌گوید که همین رفتار را حین خواندن رمان هم دارد. «انگار چشم‌هایت از روی کلمات رد می‌شوند بدون اینکه دقیقاً بفهمی چه اتفاقی دارد می‌افتد. وقتی می‌فهمی که اتفاقی در داستان افتاده، برمی‌گردی به صفحات قبل و دوباره و دوباره داستان را می‌خوانی.»^۷

نویسنده مطلب در ادامه آورده است: «یکی از محققان برای اینکه تأثیر این شیوه از مطالعه را نشان بدهد، بعد از یک روز پرسه زدن مدام در فضای وب و خواندن صدها ایمیل تصمیم می‌گیرد آخر شب کتاب بازی مهره شیشه‌ای نوشته هرمان هسه [این کتاب را عبدالحسین شریفیان و پرویز داریوش به فارسی ترجمه کرده‌اند] مطالعه کند.» او می‌گوید: «شوخی نمی‌کنم، نمی‌توانستم کتاب را بخوانم. همان خواندن اولین صفحه هم مثل شکنجه بود. نمی‌توانستم خودم را هم مجبور کنم که آرام‌تر بخوانم.... واژه‌ها را انتخاب می‌کردم و چشم‌هایم روی کلمات می‌گشت تا بیشترین اطلاعات را در سریع‌ترین زمان ممکن به ذهنم منتقل کنم. از دست خودم کلافه شده بودم.»^۸

این‌ها نمونه‌هایی از تغییر یا دگردیسی ذهن‌های ماست. غریزه انسان از ابتدا خواندن را در خود پرورش نداده است. خواندن و درک کردن استوار بر خواندن امری آموختنی است، بنابراین هر قدر شرایط خواندن تغییر کند، ذهن نیز دچار تحول می‌شود. ما دیگر همچون راهبان دیرهای قرن هجدهم بلندخوانی نمی‌کنیم. مانند دیوان سالاران خط به خط و جزء به جزء بر کلمات دقیق نمی‌شویم. اوضاع تغییر کرده است و این تغییر نه تنها در خواندنیان، بلکه در نوشتنمان هم نمود یافته است؛ نمودی که در نوشتار پرغلط، بی‌دقت و شتاب‌زده‌مان وجود دارد.^۹

بازگشت به عقب با سرعت

همه جوامع چون جامعه ما در آغاز دور از مکتوبات و درگیر با شفاهیات بوده‌اند. علامه محمدرضا حکیمی در کتاب دانش مسلمین حکایت می‌کند که حدود هزار سال پیش از این صد باب کتابفروشی در بغداد دایر بوده است و سیاهه کتاب‌های کتابخانه ری به بیش از ده‌هزار جلد می‌رسیده است. علامه البته موارد شگفت‌آور دیگری را هم ذکر می‌کند تا بتوانیم به خودمان تذکر بدهیم که جامعه ما با کتاب بیگانه نبوده است. حالا شاید بتوان کمی بدون ترس و با جسارت گفت در حال عقبگرد هستیم.

اساطیر و دین، یا: چطور کتابخوان شدیم، چطور به عصر سنگ برمی‌گردیم

فردوسی بزرگ در شاهنامه سیر سوادآموزی ایرانیان را افسانه‌وار حکایت می‌کند. در افسانه او آریایی‌هایی که به گستره مرزهای ایران کوچ کرده‌اند، پس از به اسارت گرفتن دیوها آن‌ها را مجبور می‌کنند تا خط و زبان را به آریایی‌ها بیاموزند. دکتر محمدجعفر محبوب در سلسله دروس «منطق الطیر»^۱ برای دانشجویانش می‌گوید که دیوها با اوصافی که فردوسی دارد نه چیزی غیر از آدمیزاده که همان ساکنان اصلی گستره مرزهای ایران بوده‌اند. بین این روایت افسانه‌ای با وقایع صدر اسلام اشتراکات جالبی وجود دارد. همه شنیده‌ایم که پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از شروط آزادی مشرکان اسیر شده را آموختن سواد (خط و زبان) به مسلمانان تعیین کرده بوده است.

دکتر علی شریعتی در گفتاری درباره کتاب تذکر داده است که کتاب همواره مورد اتکای اندیشمندان مسلمان بوده است. او یادآوری می‌کند که کتاب یگانه معجزه‌ای است که آفریدگار به رسول الله سپرد تا با آن مردم را رو به روشنی بخواند. شریعتی به این نکته اشاره می‌کند که اسلام تنها دینی است که معجزه‌اش کتاب است، بر کتاب استوار است، و نام کتابش «خواندنی» است و نخستین پیغامش «بخوان» و سپس بزرگترین ستایش خدایش در صفت کسی است که «با قلم تعلیم می‌دهد». او می‌گوید: «اگرچه اسلام در یک جامعه بدوی مطرح شده است و در آغاز مخاطب واقعی‌اش مردمی بودند که جز شمشیر و شتر چیزی نمی‌شناختند، نخستین کلمه‌اش 'بخوان' بوده است.»

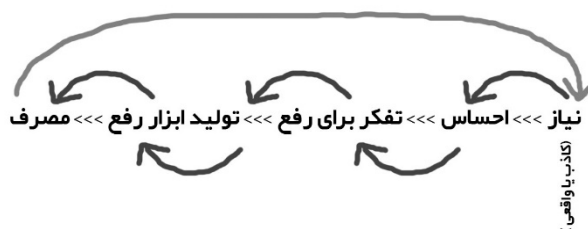
به هر روی بخش قابل توجهی از جامعه ایران خود را مسلمان می‌خواند و لااقل تظاهر به مسلمانی می‌کند. خب چه اتفاقی افتاده است که در این جامعه، همه از کتاب‌نخوانی می‌نالند و نق می‌زنند؟

شاید ادعای مضحکی به نظر برسد اما از گفتنش ابایی ندارم: ما در جاده بازگشت به عصر سنگ سوار ماشین پرسرعت فناوری شده‌ایم. پیش‌تر و در یادداشت شماره قبل جهان کتاب گفته‌ام که چطور با وضعیت آموزشی نامطلوب و بهره‌گیری هرج‌ومرج‌گونه از ابزارهای ارتباطی فناوری در حال نابود کردن زبان و خط فارسی هستیم. باز تأکید می‌کنم که هر چه از کتابخوانی فاصله بگیریم سرعت بازگشتمان به عصر سنگ بیشتر می‌شود. چه نوع عصر سنگی؟ به همان میزان که

سنگ‌نشته‌ها و سنگ‌تراشه‌های پیام‌رسان در معرض خطر بودند، تعاملات و نوشته‌های تعاملی ما در شبکه‌های اجتماعی و فضاها تعاملی مبتنی بر بستر وب نیز در معرض نابودی‌اند. امروز دیگر کسی خاطره‌روشنی از گوگل‌ریدر ندارد. گوگل‌ریدر نه تنها خاطره شده است، بلکه همه نوشته‌هایی که من و امثال من در آن نوشته بودیم از میان رفته است. حتی اگر آن نوشته‌ها را در فرصت باقی‌مانده هشدار داده شده توسط گوگل در جایی ذخیره می‌کردیم، آن نوشته‌ها به دلیل آنکه برای آن بستر سرعت‌طلب و تأمل‌گریز تولید شده بودند امروز بی‌ارزش بودند.

نکته‌ای درباره مصرف‌زدگی

تصور می‌کنم یکی از نقاط تفاوت بهره‌گیری از جهان فناوری در غرب و ایران در احساس نیاز و تولید است. به تصاویر



زیر دقت کنید:



شما کدام حالت را می‌پسندید؟ آنچه تصور می‌کنم در جامعه جهان‌سومی (مشخصاً جامعه ایران) روال است، حالت دوم یعنی دور تسلسل واردات و مصرف است. ما حتی زمانی که با دبدبه و کبکبه از رسانه‌ها مان سوت‌سرنای سعادت و فتح می‌پراکنیم، در واقع نه به تولید فکر، که به مشابه‌سازی فناوری‌ها و ابزار غربی فخر می‌کنیم. ما نه پس از احساس کمبود یا نیاز، بلکه چون یک فناوری یا ابزار وارد کشور شده است آن را به کار می‌گیریم. در قهوه‌خانه می‌نشینیم و برای دوستی که تازه گوشی هوشمند خریده نرم‌افزارهای جدید نصب می‌کنیم بدون آنکه او پیش از آن به نیازمندی‌هایش و کاربردهای آنها اندیشیده باشد یا احساس نیاز کرده باشد. ادبیات ما «چی جدید داری؟» و «هر چه باحال و خوب است نصب کن»

است. پشتِ چنین امیال و رفتاری نمی‌توان ایستاد. اما سست‌بنیان‌تر از این، گرفتاری قشر کتابخوان و تولیدکنندگان اندیشه و کتاب به چنین دور تسلسلی است.

اول کلام: وادادگانِ فرهیخته چه ضرری می‌بینند؟

برخی از اهالی قلم، نویسندگان، شاعران و ناشران، امروز بر این عقیده‌اند که ابزارهای نوین ارتباطی و شبکه‌های اجتماعی به‌شدت برای ترویج مطالعه و پیشرفت ادبیات مفیدند. هر کدام از آنها دلایلی مخصوص به خود دارند که البته رشته ارتباطی جالبی بین همه آنهاست: هیچ‌کس نمی‌خواهد از قافله عقب بماند. کدام قافله؟ کسی درست، شفاف و دقیق نمی‌داند. برای من واضح است که ناشر به فروش بیشتر و مؤلف به جلب مخاطبان زیادتر می‌اندیشند. آیا روشِ درستی را انتخاب کرده‌اند؟ پیش از پیدایش فناوری‌ها و مجذوب آنها شدن، آیا همه روش‌ها را به‌خوبی برای ترویج مطالعه آزموده و بر اساس نیاز رو به فناوری دیجیتال آورده‌اند؟ آیا ظرفیت را شناخته‌ایم یا صرفاً در گردابش افتاده‌ایم و نقشه‌ای نداریم؟ عده‌ای دیگر هم هستند که از ابزارهای تعاملی و ارتباطی برای ساختن بستر اظهارنظر استفاده می‌کنند. من در چند نمونه از گروه‌های ساخته شده در شبکه‌های تعاملی موبایلی که با نام‌ها و شعارهایی مربوط به کتاب راه‌اندازی شده‌اند به‌صورت مقطعی عضو بوده‌ام. دوستانی دعوتم کرده بودند (دعوتی که اختیاری در نپذیرفتنش نیست) که علاقمند به کتاب، کتابفروش، توزیع‌کننده، ناشر یا حتی مؤلف بوده‌اند. به‌جرت می‌توانم ادعا کنم همه این گروه‌ها (چه مربوط به گروه‌های مذهبی، چه گروه‌های غیرمذهبی) جز اتلاف وقت اثری ندارند. اعضای فعال در این گروه‌ها مدام و بی‌وقفه درباره کتاب‌هایی که می‌خوانند، کتاب‌هایی که خوانده‌اند و خوبی کتاب‌ها حرف می‌زنند و من همواره این ابهام را در ذهن چپ و راست کرده‌ام که «پس کی وقت می‌کنند کتاب بخوانند؟» ساعت‌ها وقتشان در گروه‌ها صرف می‌شود، قربان صدقه‌خواریان و خوش‌مجلسان می‌روند و لابه‌لایش نویسندگان و شاعران را می‌ستایند یا سیاستی و حرکتی و فعالیتی را به باد نقد می‌گیرند. در گوشه دیگر ذهنم این سؤال بی‌پاسخ هم وجود دارد: کدامیک از فعالان حوزه کتاب و نشر که در وب حساب‌های کاربری متعدد دارند، نرم‌افزارها، وبسایت‌ها و خدمات مفید و برطرف‌کننده نیاز خودشان را می‌شناسند؟ کدامشان بر حسب نیاز و نه تحت تأثیر اتمسفر حاکم در جامعه به فناوری روی آورده‌اند؟ آیا در این میان کسی هست که برای نیاز ویژه بازار نشر ایران، تدبیر کرده باشد و زمینه پیدایش فناوری را چیده باشد؟ آیا نباید فرقی میان کسی که می‌اندیشد و از او انتظار تولید اندیشه می‌رود با فردی عادی باشد؟ از این گذشته، آیا این گروه می‌توانند استراتژی مشخص خود را از حضور در اینترنت ارائه کنند؟

یک مشاهده ساده تا حد زیادی ما را به نتیجه یا لااقل تردید می‌رساند. یکی از حساب‌های پرمخاطب اینستاگرام که تصاویری از جلد کتاب‌ها منتشر می‌کند، بیش از پنجاه‌هزار دنبال‌کننده دارد و هر عکس را به طور متوسط حدود هزار و

سیصد نفر می‌پسندند و به اصطلاح «لایک می‌کنند.» (می‌بینید چطور فعل‌ها مان در حالِ دگرگونی‌ست؟) حالا یک سؤال: اگر عکسِ یک کتاب را حدود هزار نفر می‌پسندند، پس چرا آن کتاب پس از گذشت سه سال همچنان نتوانسته است هزار نسخه تیراژش را بفروشد؟

شاید سایر کالاها را بتوان با شهادتِ حواسِ پنجگانه فوری انتخاب کرد، اما انتخابِ کتاب از این راه امکان‌پذیر و دقیق نیست. پس چطور در فضایی پرشتاب و بی‌قرار ممکن است کسی کتابخوان شود؟ پیشنهاد می‌کنم تعدادِ دنبال‌کنندگانِ حسابِ کاربری شاعران و نویسندگان در شبکه‌های اجتماعی تحت وب را ببینید و با تیراژ کتاب‌هایشان تطبیق دهید. نویسنده‌ای محبوب در شبکه‌های اجتماعی را می‌شناسم که شش سال پیش یک مجموعه داستان منتشر کرده و هنوز هزار نسخه آن تماماً فروش نرفته است اما به دلیلِ محبوبیت در جهانِ مجازی، او تاکنون کارگاه‌های داستان‌نویسی متعددی برگزار کرده و بسیاری در فیس‌بوک و... طرفدارش هستند. چه کسی به چه کسی دروغ می‌گوید؟

دوستی دارم که برادرش در دفترِ یکی از شرکت‌های چندملیتی در استرالیا موقعیت شغلی و حرفه‌ای قابلِ اعتنایی دارد. برادرِ دوستم در یک گروه کتابخوانی (Book club) هم عضو است. دوستم یک بار از برادرش پرسیده بود: «شما برای ارتباط بین اعضای گروه از وایبر استفاده می‌کنید یا تلگرام یا واتس‌آپ؟» برادرش گفته بود: «هیچکدام. این چیزها برای بیکارها و تین‌ایجرهاست!» بیره نگفته است. فقط بیکارها و نوجوان‌ها هستند که به ماندگاریِ اندیشه‌شان فکر نمی‌کنند.

اینترنت با مغز ما چه می‌کند؟

به نیکلاس کار و کتابش بازمی‌گردم. مردی که خود روزگاری شیفته‌وار مواهبِ فناورانه را به حریم خصوصی، خانه، کار و زندگی‌اش راه داده بود. کار در کم‌عمق‌ها تلاش می‌کند بی‌طرف باشد. او تصدیق می‌کند که فناوری ممکن است نعمت باشد. می‌نویسند: «در نعمت بودنشان شکی نیست اما بهاشان را هم باید پرداخت. چنانچه مک‌لوهان هم اشاره کرده، رسانه‌ها تنها مجراهای اطلاعات نیستند بلکه مواد و مصالح برای تفکر را هم تأمین می‌کنند و در عین حال فرایند تفکر را هم شکل می‌دهند. به‌نظر من می‌رسد که اینترنت ظرفیت من را برای تمرکز و تعمق خردخرد تحلیل می‌برد. برخط باشم یا نباشم ذهنم انتظار دارد اطلاعات را به همان شیوه‌ای که اینترنت برایش فراهم می‌کند دریافت کند.»^{۱۱} حال او را به‌خوبی می‌فهمم. حدود ده سال پیش از این کامپیوترم دچار عیب شد و برای مدتی مجبور شدم به دست‌نویسی بازگردم. می‌دانید وقتی دستم از نوشتن خسته می‌شد و به کمی استراحت نیاز داشتم چه می‌کردم؟ بی‌اختیار روی صفحه کاغذی، به شکلی مجازی کلیدهای Ctrl+S را می‌فشردم تا مبادا متنم به دلیل نوساناتِ برق از بین برود. احتمالاً برای شما هم پیش آمده است که دنبال شیئی بگردید و در یافتنش به بن‌بست بخورید و حس کنید می‌توانید از Ctrl+F کمک بگیرید. البته

اینها فقط مصادیقی ساده است. چیزی که در پسِ مجموعه ما روی می‌دهد را نمی‌توان به چشم دید یا در مدتی کوتاه تغییر و تحولش را به قضاوتِ شخصی گذاشت.

کار تنها کسی نیست که متوجه تغییر نوع عملکرد مغزش در مواجهه با اینترنت شده است. او از قولِ یک وبلاگ‌نویس می‌نویسد: «رشته اصلی من در دانشکده ادبیات بود و خوره کتابخوانی بودم. اما چه شد؟ شاید دلیل اینکه بیشتر مطالعه‌ام را روی وب انجام می‌دهم به این خاطر نباشد که شیوه مطالعه‌ام عوض شده است، بلکه از این جهت باشد که شیوه تفکرم تغییر کرده است.»^{۱۲}

نتایج تحقیقات متعددی نشان داده است که خوانندگانِ متن که از صفحاتِ نوری شامل کامپیوتر، بوکریدر و تابلت برای خواندن استفاده می‌کنند، مطالب را دقیق‌تر نمی‌خوانند و در واقع آن را مرور می‌کنند. نیکلاس کار از این پدیده با تعبیر «لیز خوردن» در کتابش یاد کرده است. همچنین مطلبی ترجمه شده از سایت فوربس مدعی است در نمونه‌سنجی و آزمونی که با شرکت دانشجویانِ مقطع دکترا و پسادکترا انجام شده است «۵۰ نفر برای مطالعه یک داستان انتخاب شدند. به نیمی از آنها نسخه چاپی کتاب و به بقیه نسخه الکترونیک روی کیندل داده شد تا شروع به خواندن داستان کنند. هر دو گروه در شرایطی مشابه اقدام به مطالعه کتاب کرده و پس از آن میزان درک مطلب از محتوای کتاب اندازه‌گیری شد. نتیجه نشان داد افرادی که نسخه چاپی کتاب را خوانده بودند در مجموع جزئیات بهتری را با دقت بیشتر توضیح می‌دادند.»^{۱۳}

نویسندگانِ کتابِ مطالعه در عصر دیجیتال نیز بر اساس نتایج برخی پژوهش‌ها می‌گویند مطالعه به سبک دیجیتال کم‌دقت‌تر است و اغلب کسانی که این شیوه را برمی‌گزینند و به آن عادت می‌کنند، بیش از آنکه به دنبال فهم و درک محتوا باشند، می‌خواهند کارشان سریع‌تر راه بیفتد و گزینش کنند.^{۱۴}

مهم اندیشیدن است، رسانه اصالت ندارد

راستش چندان با این فرضیه موافق نیستم. زمانی خودم این طور می‌اندیشیدم اما امروز بر اصالتِ کتاب و کتابخوانی اصرار دارم. آنچه کتاب به خواننده‌اش می‌بخشد، مجموعه‌ای از مواهب است که خواننده بسته به ظرفیت‌ها، توانایی‌های ذهنی و قوه تمیز و تشخیص آن‌ها را - کم یا زیاد - جذب می‌کند. اما این پایان فرایند نیست. چیزی که در جهان پرشتابِ وب اتفاق می‌افتد به ظاهر روشی ساده برای نشرِ اطلاعات و اخبار است، اما ما در حقیقت بر طوفانی می‌دمیم که اشیای قیمتی و بی‌مصرف را درهم، بی‌منطق و بی‌نتیجه می‌راند. کتابخوان اگر اندیشه را از کتاب دریافت نکند فرقی با جاهل ندارد. و اگر اندیشه را در درونش بازآفرینی نکند و محصولی تازه ارائه ندهد، از فضیلتِ عالمان دور است.

زمان و کیفیت بهره‌گیری از اینترنت هر روز در جوامع مختلف بیشتر می‌شود اما آنچه تحلیل می‌رود دانش است. حتی دیگر به سواد خواندن و نوشتن کاربران وب نیز نمی‌توان اعتماد داشت. اگر دانستن را معادل اندیشیدن و فعالیت مفید ذهنی بگیریم، امبرتو اکو در مصاحبه با اشپیگل چیزی را گفته است که بسیاری امروز قبولش ندارند.

پیرمردهای کتاب دوست

اکو در گفتگوی سه نفره‌ای که با ژان کلود کریر و ژان فلیپ دوتوناک داشته است تکرار می‌کند: «رمانی را به مدت دو ساعت از رایانه بخوانید تا چشم‌هایتان از کاسه دربیاید. من در خانه‌ام عینک پولاروید دارم و با آن چشمم را از آسیب مطالعه مداوم از روی صفحه رایانه محافظت می‌کنم. گذشته از این کار با رایانه مستلزم استفاده از نیروی برق است بنابراین نمی‌توانیم در وان حمام یا حتی وقتی که در رختخوابمان به پهلو دراز کشیده‌ایم با استفاده از رایانه به مطالعه پردازیم. پس می‌بینیم که کتاب ابزار انعطاف‌پذیرتری برای مطالعه است.»^{۱۳}

آنچه اکوی بزرگ می‌گوید امروز شاید کمی سطحی و عوامانه به نظر برسد. روزی که چنین تصویری داشته است احتمالاً هنوز تبلت‌ها و بوک‌ریدرها آفریده نشده بودند. موبایل‌های ضد آب هم سر برنیاورده بودند و احتمالاً هنوز کسی نبوده است که فرقی بین رختخواب با صندلی را فراموش کند و مرزهای متصل بودن به جهان وب را تا حد امکان در هم بشکند. اما آیا تمایز کتابخوانی با کتاب و مطالعه (کتاب یا هر چیز دیگر) از طریق فناوری‌های نوین در اندازه و نوع انعطاف و وزنشان است؟ خیر. ما می‌توانیم صدها کتاب را در ابزاری به اندازه یک کتاب قطع رقی داشته باشیم و از خواندنش لذت ببریم. اما وقتی شیوه تمرکز و تعمق تغییر کرد، باز هم از مغزمان همان کارکرد سابق را انتظار خواهیم داشت؟ نکته قابل درنگ این است که ما بیش از آنچه لازم است روی فناوری‌ها حساب کرده‌ایم.

نویسندگان فیس بوکی

وقتی برای شبکه‌های اجتماعی و محیط وب محتوا تولید می‌کنیم گریزی از رعایت چهارچوب‌های بسترهای وب نداریم. توئیتر به ما اجازه نشر جملاتی کوتاه می‌دهد. فیس‌بوک تا مدت‌ها به ما اجازه ویرایش متن را نمی‌داد. گوگل هر زمان که تشخیص بدهد بدون اطلاع کاربرانش دست به تغییر ظاهر و شیوه کارکرد محصولات اجتماعی‌اش می‌زند. هیچ تضمینی وجود ندارد چیزی که تولید می‌کنیم ماندگار باشد. از این گذشته، حتی اگر تا صدها سال گوگل برجا بماند، اینستاگرام وجود داشته باشد و صاحبان استارت‌آپ‌هایی که به‌زودی می‌آیند هرگز ورشکسته نشوند، محتوای ما ارزش چاپ ندارد. امروز بسیاری از مطالب چاپ شده اگرچه نام کتاب دارند، ارزشمند نیستند و محکوم به زوال‌اند. اشتباه محض نویسندگان

و شاعران برجسته کشور، دل بستن به محیط‌هایی است که نه مخاطب و هوادار گمنامشان قابل سرمایه‌گذاری ذهنی و روانی است، نه روابط و مطالبی که در آن تولید یا رد و بدل می‌شود.

البته هستند کسانی که سوار بر موج هیجان‌زده و بی‌پشتوانه عقلی شبکه‌های اجتماعی، پس از دوره‌ای جذب مخاطب موفق شده‌اند مطالبشان را به صورت کتاب منتشر کنند و اندکی هم مورد توجه عوام قرار بگیرند، اما هیچ‌کس به خاطر ندارد رگبار ماندگار بوده باشد و بارورکننده. اوضاع عوض شده است. پیش‌تر می‌بایست خود را اثبات می‌کردی تا صاحب کتاب شوی و برای ماندگاری بجنگی اما حالا به شیوه‌ی فروشندگان جمعه‌بازار در وب شهرت کسب می‌کنی و غرورمندانه احساس بی‌نیازی از آموختن می‌کنی، اما بساطی‌های جمعه‌بازار موقتی‌اند.

گرفتاری نویسنده و بزده

گرفتار شدن نویسنده و شاعری که می‌خواهد حرفه‌ای و جدی باشد در دام شبکه‌های اجتماعی و کاربران بی‌نام و نشانش خطر جدی زندگی آکواریومی را نیز محتمل می‌کند. نویسنده و شاعر نباید تصور کند دنیای مخاطبانش، جهان داستان‌هایش، مردمش، محیط اطرافش همان چیزی است که در شبکه‌های اجتماعی و اینترنت می‌بیند. شاید به نظر جهانی بزرگ را در صفحه پانزده اینچ تماشا کند، اما جهان شامل جزئیات و دیدنی‌ها و تجربه‌کردنی‌های بسیاری است که ابداً از پشت مانیتورها دیدنی نیستند.

بیا بید با خودمان روراست باشیم. اگر واقعاً کتابخوان هستیم، پس چرا عمده وقتمان را در اینترنت سپری می‌کنیم؟ و اگر کتابخوان نیستیم چرا چنین جلوه می‌دهیم. اگر دوست داریم کتابخوانی را ترویج کنیم و کتابخوان هم باشیم بهتر نیست روش درست را انتخاب کنیم و به رابطه دو نفره بی‌مزامح کتاب - خود بازگردیم؟ مزامحمان زیادی را وارد رابطه کرده‌ایم و در راه روی کسانی که لازم نیست گشوده‌ایم. حتی اگر فکر می‌کنیم جای ترویج مطالعه اینستاگرام و فیس‌بوک است، لازم است از خودمان پرسیم کسانی که پای عکس جلد کتاب‌ها و بخشی از متن شعرها و داستان‌ها قلب می‌نشانند، پس کی فرصت کرده‌اند کتاب بخوانند؟

من چندان اهل شعر نیستم. هم‌سرم روزگاری طولانی با شعر قدما و معاصران سر کرده است. این روزها در گروه‌های مختلفی در شبکه‌های تعاملی و شبکه‌های ارتباطی موبایل عضو است که کاربران برای هم شعر می‌نویسند. او می‌گوید: عجیب است که اگر همان شعر را از روی کتاب بخوانم لذت بیشتری می‌برم اما از روی صفحه موبایل، نوعی بی‌تمرکزی دارم. او لذت کافی از فرصت زودسوز و بی‌درنگ شبکه‌های تعاملی نمی‌برد. همه مزامح می‌شوند. همه نظر می‌دهند.

سکوتِ ذهنی برای تعمق امکان‌پذیر نیست و وقتی شعرِ شاعری دیگر به نامِ فردی دیگر نقل می‌شود اوضاع و خیم‌تر هم می‌شود. اگر اسکندر و چنگیز کتابخانه‌های ایران را نابود کردند و از مجموعهٔ دانشمندانش کوه ساختند، اینترنت و آبخارِ اطلاعاتِ راستی‌آزمایی نشده‌اش اثری مخرب‌تر دارد.

جهانِ داستانی و بزده

در دههٔ هشتاد و با اوج‌گیری دورهٔ کوتاه‌وبلاگ‌نویسی فارسی برخی داستان‌نویسانِ عامه‌پسند و حتی برخی داستان‌نویسانِ جدی به پدیده‌های نوظهورِ وب روی خوش نشان دادند. آنها نه تنها شروع به نوشتن در وب کردند، بلکه برخی‌شان داستان‌هایی با درونمایه و حتی فرم نزدیک به وبلاگ، چت‌روم‌های یاهو و... کردند. اثرگذاری سریعِ جهانِ تازهٔ وب بر ذهنِ نویسنده و طرزِ نگارشش (ادبیات و نوعِ مواجهه با سوژه و انتخابِ سوژه) در آغازِ جالبِ توجه بود و برخی را هم نگران می‌کرد که «چرا ما دست به کار نشویم؟»

امروز و با گذشت یک دهه، تقریباً می‌توان همهٔ آن داستان‌ها را مرده یا در بسترِ مرگ دانست. نویسنده‌ای که جهانِ داستانش را در چهارچوبِ فناوری دیجیتال علم کند، زنده نخواهد ماند. داستان‌هایی که با تکیه بر بسترِ فناوری و ابزارهایِ فناوری دیجیتال اندیشیده و نوشته می‌شوند، محکوم به مرگی حتمی و زود هنگام‌اند چرا که ماهیتِ جهانِ دیجیتال (آن گونه که نشان داده است) «دگرگونی سریع و غیرقابل پیش‌بینی» است.

داستان‌هایی که در دههٔ هشتاد با شیوهٔ چت کردن روایت شده بودند، امروز برای مخاطبی که آن دوره را تجربه کرده است مضحک‌اند و برای نوجوانانی که بعدها شاید نسخه‌ای از آن کتاب‌ها دستشان برسد بی‌معنی خواهند بود. چنین جهانِ داستانی‌ای قوتِ نوستالژی و خاطره شدن ندارند، چرا که ته‌نشین نمی‌شوند، در جانِ جامعه نفوذ و رسوب نمی‌کنند. آنها با شتابی همچون شتابِ آتشِ خارزار زود گر می‌گیرند، شعله می‌کشند، خیره می‌کنند و زود نیست و نابود می‌شوند. داستان نوشتن دربارهٔ اختراعِ ماشینِ بخار هنوز ممکن است جذاب باشد چون وجهی تاریخی دارد و می‌تواند وجهی علمی-تخیلی هم بیابد. داستانِ کارخانهٔ مطلق‌سازی اثرِ کارل چاپک هنوز و پس از سال‌ها جذاب است در حالیکه دربارهٔ دستگاهی خیالی با کارکردی ناممکن است اما مسئلهٔ داستان همچنان جذابیت دارد و مسئلهٔ مردمِ امروز نیز هست. چت‌روم‌های یاهو نه تنها مسئلهٔ امروز نیستند، بلکه حتی جذابیتِ امروز یا حتی هوس و خاطره هم نیستند. ما به خاطرات وفاداریم، به نوستالژی‌ها هم حس داریم، اما به برجسب‌های نسخه‌های اولیهٔ نرم‌افزارهای گفتگوی دینی احساسی نداریم و نیازی هم به آنها احساس نمی‌کنیم.

شیوع واژه‌های تازه و مجعول، افعال مجعول و بی‌بندوباری بی‌مهاری در بهره‌گیری از زبان فارسی و شلختگی در ادبیات نویسندگان به شکلی محسوس پس از غلبه جهان دیجیتال پدیدار شده است که بحث درباره آن خود موضوعی ست مفصل و نیازمند پژوهش.

مشکل فرهنگ استفاده است

به عقیده برخی از مردم، مشکل مواجهه ما با فناوری در فرهنگ استفاده است. هرگز نفهمیدم فرهنگ استفاده چطور خودبه‌خود زاده می‌شود. فرهنگ استفاده از یک وسیله متأثر از فرهنگ کلی یک جامعه است. اگر در رانندگی دچار هنجارشکنی و بی‌ملاحظگی هستیم، مسئله اتومبیل نیست، بلکه مردم‌داری، خودحقوق‌پنداری و بسیاری رذایل اخلاقی دیگر است که در فرهنگ خانوادگی و به تبع آن اجتماعی ما رسوب کرده و در بسیاری رفتارهای اجتماعی مانند رانندگی یا بهره‌گیری از فناوری بروز پیدا می‌کند.

نمایشگری و ادا

برخی دیگر از کاربران فعال وب که در جامعه واقعی ناشر، کتابفروش یا نویسنده و کتابخوان هستند، سعی می‌کنند خود را دل‌نگران و دغدغه‌مند جلوه دهند. در این میان ناشران صفحه‌های متعددی در شبکه‌های اجتماعی دارند تا کتاب‌هاشان را ترویج کنند. نمی‌دانم آیا ناشران بزرگ آمریکایی یا فرانسوی نیز چنین روشی را در اولویت کارهای تبلیغاتی و ترویجی خود دارند یا آنکه به فتح بازارهای جدید، آزمودن شیوه‌های نشر تازه همچون نشر دیجیتال، نشر صوتی و... می‌اندیشند؟ ناشری که ساعت‌ها وقت خود را صرف به‌روزرسانی صفحه اینستاگرام و جستجوی هشتک‌های مربوط به محصولاتش می‌کند، آیا زمانی برای تأمل، مشورت گرفتن و طرح‌ریزی راهبردهای تجاری تازه خواهد داشت؟ چنین ناشری که جبهه‌ای سفت و سخت و البته بدون شناخت برابر نشر غیرکاغذی دارد، از مواهب دنیای دیجیتال فقط لایک‌زدن را به کار گرفته است؟

موج کمپین‌ها و پویش‌های عکس گرفتن با کتاب و انتخاب بهترین قطعه یک کتاب و کارهای نمایشی مشابه نیز این روزها بلند است بدون آنکه حقیقتاً اثری قابل اندازه‌گیری و قضاوت داشته باشد. همه ما به نوعی شیفتگی مان را پشت‌ظاهر دروغین دغدغه‌مندی پنهان می‌کنیم.

واقعیت را قبول کنیم

راستش من پطرس نیستم و با یک سد آب هم طرف نیستیم تا با انگشتی کوچک جلوی فاجعه را بگیرم. چه بخواهیم و چه نخواهیم، قاطبه جامعه به سویی می رود که عاقبتش چندان خوش نیست. فقط امیدوارم روزی که توفان فرونشست، دوباره نخواهیم آوارها را با اشتباهات تازه بازسازی کنیم.

حسام الدین مطهری شهریورماه ۱۳۹۴

منتشر شده در شماره ۳۱۸ مجله جهان کتاب (آبان ماه ۱۳۹۴)

-
- ۱ مطهری، حسام‌الدین. دگرذیسی ذهن‌ها: تبدیل ذهن پردازشگر به دالان اطلاعات نامفید؛ «جهان کتاب»، شماره 315-313
 - ۲ این مصاحبه توسط محسن موحدی‌زاد به فارسی برگردانده شده و در روزنامه اعتماد مورخ 14 شهریورماه 1394 منتشر شده است.
 - ۳ اکو، امبرتو و ژان کلود کرییر. از کتاب رهایی نداریم؛ به سعی ژان فلیپ دوتوناک، ترجمه مهستی بحرینی، تهران: نیلوفر؛ پاییز ۱۳۹۳، ص ۵۳
 - ۴ این کتاب را انتشارات مازیار در سال 1393 منتشر کرده است. همچنین نشر گمان در سال 1392 ترجمه دیگری از این کتاب منتشر کرده است
 - ۵ کار، نیکلاس. کم عمق‌ها: اینترنت با مغز ما چه می کند؟؛ ترجمه امیر سپهرام؛ تهران: مازیار؛ ۱۳۹۳، ص ۱۵
 - ۶ روزنوالد، میشل اس. «خواندن در فضای وب مطالعه جدی را دچار مشکل کرده است»؛ مترجم ناشناس؛ 7 تیرماه 1394: <http://www.nogaam.com/blog/1069>
 - تاریخ بازدید: 20 شهریور 1394
 - 7 همان
 - 8 همان
 - 9 همچنین برای مطالعه بیشتر بنگرید به: نادری، فاطمه و دیگران. مطالعه در عصر دیجیتال؛ تهران: چاپار؛ ۱۳۸۹
 - 10 محجوب، محمدجعفر. لوح فشرده مجموعه درس‌های منطق الطیر؛ تهران: ماهور
 - 11 کار، نیکلاس. کم عمق‌ها: اینترنت با مغز ما چه می کند؟؛ ترجمه امیر سپهرام؛ تهران: مازیار؛ ۱۳۹۳، ص ۱۷
 - 12 همان.
 - 13 جرمی گرین فیلد. 20 آگوست 2014، Ebooks Will Make Us Dumber, Or They Won't <http://www.forbes.com/sites/jeremygreenfield/2014/08/20/will-ebooks-make-us-dumber>. Won't
 - صادق پور، سایت دیجیانو، 3 شهریور 1393
 - 14 برای دانستن بیشتر بنگرید به: نادری، فاطمه و دیگران. مطالعه در عصر دیجیتال؛ تهران: چاپار؛ ۱۳۸۹
 - 15 اکو، امبرتو و ژان کلود کرییر. از کتاب رهایی نداریم؛ به سعی ژان فلیپ دوتوناک؛ ترجمه مهستی بحرینی؛ تهران: نیلوفر؛ پاییز ۱۳۹۳، ص ۱۷